

چیستی مفهوم فرنگ در گزارش‌نامه‌های تاریخی روزگار قاجار

محسن خلیلی*

چکیده

هم‌سرنوشت بودن داستان و تاریخ، معمای غامضی نیست. زیرا اندکی دقت در مفهوم واژه تاریخ می‌تواند چاره‌ساز باشد. بی‌گمان این نکته پذیرفتنی است که جهان تشکیل شده از رویدادهای بسیار است. اما میان رویدادهای محسوب و معطوف و رویدادهای به شمار نیامده و مورد توجه قرار نگرفته، تفاوت بسیار است. تاریخ به معنای پژوهش درباره رویداد و یا رویدادهایی است که در یک دوره زمانی خاص از سوی فرد یا افراد پژوهشگر به شمار آمده، به چشم دیده شده و در ذهن، مورد توجه قرار گرفته‌اند و به کار ساختن سازه‌ای از روایت درباره همان رویدادها آمده‌اند. به ناچار، واقعیت فزون بر تاریخ است و با فاصله‌ای بسیار از حیث عدد و رقم، پیشتاز است. این امر به زایش هویت می‌انجامد. هویت در این معنا یکی از محک‌هایی

* دکتر محسن خلیلی استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد می‌باشد
(mohsenkhalili1346@yahoo.com).

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۸۶، صص ۱۴۹-۱۱۵.

است که می‌توان با تکیه بر آن، رخداد تاریخی‌شده را مورد بررسی قرار داد. هویت به معنای امری انباشتی و تراکمی واجد دو ویژگی هم‌زمان رشدیابنده است: از یک سو، به شناسایی بودن‌ها می‌انجامد، به این معنا که ناظر بر واقعیتی می‌شود که پیشاپیش وجود دارد و موجودیت خود را اعلام کرده است؛ از دیگر سو، به بازشناسایی شدن‌ها می‌پردازد که ناظر بر پدیده‌ای است تاریخی‌شده که در فضاهای مکانی و زمانی جدید نیازمند تعبیر و تعریف جدیدی می‌گردد. هنگامی که از هویت به‌مثابه فرآیند سخن می‌گوییم، در حقیقت از استمرار پدیده‌های تاریخی‌شده‌ای سخن به میان آورده‌ایم که یک فرد، گروه، قوم یا ملت در مقام پاسخ به پرسش‌هایی برمی‌آید که از او درباره گذشته‌اش پرسیده‌اند. پرسش‌هایی مانند چه کسی بوده است؟ کجا بوده است؟ چه بوده است؟ و اکنون چه هست؟ نشانگر شناسایی تشخص‌های واقعاً موجود و بازشناسایی تمایزهای از نظر تاریخی موجود، می‌شود و بر انبوهی از مفهومی‌ها و کردارهایی استوار است که خود را در برابر دگر شکل می‌دهند. نگارنده با واکاوی ۶ اثر تاریخ‌نویسانه عصر قاجار درصدد بررسی عنصر فرنگی هویت در گزارش‌های تاریخی روزگار قاجاران برآمده است.

واژه‌های کلیدی: هویت، تاریخ‌نگاری، عنصر فرنگی هویت، قاجاریه، کیستی و چیستی ایران.

هیچ واقعه گذشته فی‌نفسه واجد اهمیت نیست. شناخت آن
تنها از این جهت ارزشمند است که ما را به بررسی و ارزیابی
دقیق و عینی آینده هدایت کند. تاریخی که به این هدف
کمک نکند به اندازه بلیط باطله اتوبوس، بی‌ارزش است.^(۱)

واژه داستان از تاریخ مشتق شده است؛ زیرا آنچه به‌عنوان پژوهش در مورد «واقعیت محسوب و معطوف» آغاز می‌شود، باید به‌عنوان داستان پایان بگیرد تا «عبرت» حاصل آید که بُن‌مایه استدلال در پاسخ به این پرسش محسوب می‌شود که «چرا باید تاریخ بخوانیم و چرا تاریخ می‌خوانیم؟». جهان رویدادها برای ماندگاری خود باید در «سازه یا برساخته‌ای ذهنی» گردهم آید تا از خوانش‌های مکرر آن، عبرتی فراهم آید و خمیرمایه‌ای برای پندآموزی شکل گیرد. اینکه در هنگامه آفرینش یک «تاریخ‌نامه» یا «گزارش تاریخی»، ذهنیت نویسنده معطوف به کدام باورها، نگرش‌ها، نظریه‌ها و ارزش‌دآوری‌هاست، قضیه‌ای منفک از ماهیت همانند داستان و تاریخ است و نیز سرشتی جدا از واقعیت‌های تک‌افتاده بی‌شمار و واقعیت‌های اندک اما محسوب و معطوف، دارد.

این نکته که در یک متن گزارش‌گرانه تاریخی، از سرنوشت هزاران انسان کوچک و بزرگ، مؤمن و کافر، گنهگار و بی‌گناه، عرب و عجم، تورانی و ایرانی و انیرانی، سلحشور و ترسو، به غفلت گذر می‌شود (چه عمد و چه سهو)، اما به نحوه تولد کودکی که قرار است تداوم‌دهنده پادشاهی یک دودمان خاص باشد، توجه ویژه‌ای می‌شود، نیز به خودی خود، مهم تلقی نمی‌شود؛ زیرا بدون در دست داشتن معیارهای بیرونی (به معنای بیرون از رویدادها و نه به معنای بیرون از ذهن نویسنده) ما قادر به درک برتری، کهتری، مهتری، فراتری و فروتری هیچ رویدادی

نسبت با رخدادهای دیگر نمی‌شویم. نکته آن است که ما در مقام تحلیلگر و نه در جایگاه گزارش‌نویسان رخدادهای تاریخی‌شده، تنها با تکیه بر سنجه‌هایی که معارف بشری در اختیارمان قرار می‌دهند می‌توانیم رویدادی را بر صدر و رخدادی دیگر را در ذیل بنشانیم.

هویت در این معنا، یکی از محک‌هایی است که می‌توان با تکیه بر آن، رخداد تاریخی‌شده را مورد بررسی قرار داد. هویت بر مبنای اشتراک‌های جغرافیایی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همانند سرزمین، تاریخ، زبان، دین، ساختار سیاسی، آداب و سنن، هنرها و آیین‌ها، مناسک مدنی و مذهبی و خودآگاهی‌های بین‌الاذهانی شکل می‌گیرد، ماهیتی سیال و چندوجهی می‌یابد و به‌مثابه دستاورد فرآیندهای مستمر تاریخی، تلقی می‌گردد. هنگامی که هویت را به‌مثابه فرآیند در نظر می‌گیریم در حقیقت از پیوستار پدیده‌های تاریخی‌شده‌ای سخن گفته‌ایم که یک فرد، گروه، قوم یا ملت در مقام پاسخ به پرسش‌هایی که از او درباره گذشته‌اش پرسیده‌اند برمی‌آید. پرسش‌هایی مانند: چه کسی بوده است؟ کجا بوده است؟ چه بوده است؟ اکنون چه هست؟ همگی نشانگر شناسایی تشخیص‌های واقعاً موجود و بازشناسایی تمایزهای به لحاظ تاریخی موجود است و بر انبوهی از مفاهیم‌ها و کردارهایی استوار می‌گردد که «خود» را در برابر «دگر» شکل می‌دهند.

مقدمه نظری

ایستارهای معرفتی درباره فهم هویت تجدد یا «دیگری» (مدرنیته) عبارت است از پاسخ دادن به پرسش‌هایی از قبیل: نسبت میان من و دیگری چیست؟ نسبت ما ایرانیان با غربی‌ها یا فرنگی‌ها چیست؟ چرا فرنگیان مرفقی و متمدن شده‌اند؟ مدرن یعنی چه؟ مدرن‌ها چه کسانی هستند؟ چرا مقوله من و دیگری پدید آمده است؟ نسبت میان مدرن / مرفقی چیست؟ دنیای دیگر از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ و پرسش‌هایی از این دست که همگی نشانگر آن است که هر فردی می‌خواهد در مجموع به این پرسش پاسخ دهد که دیگری را چگونه و با کدام معیار و در تفاضل با چه چیزی مورد شناسایی قرار داده است. در حقیقت در پاسخ به این پرسش است که هر فرد باید دو چیز را تعیین کند: چه چیزهایی را نمی‌خواهد؟ (منفورها و

مذموم‌ها) و چه چیزهایی را می‌خواهد؟ (محبوب‌ها و مقبول‌ها).

فهم مقوله غرب نزد ما شرقیان به همان اندازه دچار کاستی و کژی است که شناخت مقوله شرق نزد غربیان. در میان شرقیان، ایرانیان به دلایلی چند که برخی ریشه در تاریخ دارند و برخی ریشه و دنباله خود را تا روزگاران اسطوره‌ای و افسانه‌ای کشانده‌اند، غرب‌شناسی دچار کاستی‌هایی شده که بیرون رفتن از دایره سرگشتگی و گم‌گشتگی آن اندکی طاقت‌فرسا و بیش از آن ناممکن شده است. چنین بوده که ایرانی در برابر مقوله غرب موضع‌گیری‌هایی داشته اما همگی به یک چهره ساختگی درغلطیده‌اند. در واقع آنچه اتفاق افتاده آن است که ما غرب را نشناخته‌ایم بلکه فقط با آن روبه‌رو شده، گاهی اعراض و گاهی تقرب حاصل کرده‌ایم بدون آنکه بدانیم از چه چیزی روی گردانیده و به چه چیزی علاقمند شده‌ایم. به نظر می‌رسد این نکته درست باشد که در نسبت خاص میان پژوهنده و اموری که در آن پژوهش می‌شود و یا در نسبت میان فاعل شناسایی و متعلق آن، فاعل شناسایی هیچ تعلقی به ابژه ندارد بلکه آن را پیش روی خود قرار می‌دهد تا با روش‌های مقرر علمی آن را بشناسد و در حیطه علم درآورد. به ناچار، شناخت همزاد قدرت و استیلا می‌شود و به همان دلیل، ما ایرانیان چون غرب و غربیان را از همان آغاز برخورد، مستولی و مسلط دیده‌ایم، به لحاظ عقلی و منطقی نمی‌توانستیم آنان را در حدود قدرت خود محدود کنیم زیرا از هر حیث، چنان به آنان نیازمند شدیم که فرصت و توان نگاه ابژکتیو به غرب را در خود نیافتیم.^(۱)

به دلیل وجود شناخت ناقصی که آن را غرب‌شناسی وارونه می‌توان نام نهاد، ایرانیان قائل به دو چهره برای غرب شده‌اند: یکی وجه ملموس، محسوس و قابل اندازه‌گیری غرب که به آن نوسازی و مدرنیزاسیون گفته و از درون آن زیرمقوله‌هایی با نام شهرنشینی، صنعتی‌شدن، رسانه‌های همگانی، افزودن سطوح تولید و مصرف کالا و به طور خلاصه وجوه مادی تحول، برون تراویده است؛ دیگری وجه نامحسوس و کیفی غرب که به آن نوگرایی و مدرنیته گفته و از درون آن زیرمقوله‌هایی با عنوان انسان‌باوری، باور به جهان / همسان‌شده، باور به ایده ترقی و خردباوری، بیرون افکنده شده است.

مدرنیزاسیون و مدرنیته دو روی سکه غرب جدید هستند که هم برپایه

فرآیندهای انباشتی مادی و ملموس و هم معنایی و نامحسوس شکل گرفته‌اند. فهم دنیای سکولار، عرفی کردن امور قدسی، ناسیونالیسم، تعریف جدید از عقل، مفهوم ترقی، فردگرایی، علم‌باوری، برابری و براندازی منتقدانه، گذشته‌اندیشی که همه هستی و کیان غرب مدرن محسوب می‌شود، در گرو شناخت مقوله تکنیک و فراتکنیک است؛ اما به‌خوبی باید دقت کرد که نمی‌توان آنها را از فراتکنیک‌های مدرنیت تفکیک نمود.

ناگفته نماند ما شرقیان درباره غرب کم‌وبیش می‌توانیم فهم عینی و نه فهم درایتی پیدا کنیم. در تعین، دیدن تکنیک‌های غربی و حتی بهره‌وری از آنها ممکن است اما در درایت، فهم فراتکنیک‌های مدرن ناممکن است. از آنجا که شرق عبارت از غرب نبوده بنابراین شرقیان با آن به‌مثابه یک عامل بیرونی یا دیگری برخورد کرده و در برابر آن، سه‌گونه موضع گرفته‌اند:

گروهی به شیوه‌ای غرب‌باورانه به پذیرش بی‌چون و چرای وضع دیگری پرداخته و به نوعی خود را در برابر او خوار پنداشته و درمان از همو خواسته‌اند. این گرایش درست‌پذیرانه تفاوتی میان تکنیک و فراتکنیک قائل نشده زیرا خودی را در حال نفی و هویت درونی را در حال اضمحلال می‌دیده؛ چنین وضعیتی برپایه مقبولیت دیگری و مردودیت خودی شکل گرفته است. گروه دیگری غرب‌پذیرانه تنها به تکنیک گرایش یافتند و معتقد شدند می‌توان ابزار را بدون محتوا گرفت و به کار برد. این گروه در برابر مقوله تکنیک، به حیرت غلطیدند اما هیچ دقت نکردند که مقوله نوسازی از نواندیشی منفک نیست. این گروه بر اثر بدفهمی، ورود تأثیر و تأثر اندیشه و عمل را بر هم نپذیرفته و معتقد بودند می‌توان با پذیرش تفکیک، خود را با دیگری همسان کرد.

گروه دیگری نیز بودند که افسون غرب را به عینه می‌دیدند اما هر چیز تازه‌ای را معصوم نمی‌پنداشتند زیرا در دنیای خودی مقوله‌هایی تحسین‌شدنی و فراموش‌ناشدنی و در دنیای دیگر نیز پدیده‌هایی نیکو و از یادرفتنی می‌یافتند و قادر نبودند از هیچ‌کدام بگذرند. این گروه، تکنیک را از باب کارآمدی و کارایی پذیرفتنی می‌دانستند اما تسلیم بی‌قید و شرط را نفی می‌کردند و معتقد بودند فراتکنیک‌های مدرن را باید منتقدانه و به منظور کمک و درمان پذیرفت؛ اما هم تکنیک و هم

فرا تکنیک‌های دوران مدرن تنها به شرطی پذیرفتنی است که برپایه فربهی معتقدات و درون‌مایه‌های خودی باشد، زیرا می‌توان پدیده‌هایی را از بُن‌مایه‌های دیگری پذیرفت منوط به آنکه با محتویات خودی آمیخته شود. این گروه مدرن‌سازی را مقبول، مدرن‌گرایی را نامقبول و مدرن‌پذیری را همزاد با تنقید و تلفیق، پذیرفتنی می‌دانستند.

از آغاز دوره قاجاریه تاکنون ما ایرانیان در مورد شناخت غرب، در ۶ مقوله^۱ به‌هم‌بسته تعمق کرده و جواب‌های گوناگونی یافته‌ایم:

۱. مقوله الگوی چیره: این مقوله که می‌توان به آن نام سرمشق غالب را نیز داد، در پاسخ به پرسش «چه چیزی خواسته می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن این است که بدانیم چه محتوا، ابزار و پدیده‌ای پذیرفتنی و دنبال‌کردنی محسوب می‌شود. سرمشق سلوک و نمونه‌اعلای قول و فعل کدام است؟

۲. جهت نقد و سنجشگری: سمت‌وسوی سنجش در پاسخ به پرسش «چه چیزی نقد می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور آن است که بدانیم چه محتوا، ابزار و پدیده‌هایی مورد شماتت و انتقاد قرار می‌گیرد. این مقوله به معنای نمونه‌ناپذیرفتنی، هنجار مورد پرهیز و تحذیر تلقی می‌شود و ممکن است در هر دو پیکره بزرگ تمدنی یعنی تمدن شرقی و غربی وجود داشته باشد.

۳. ابزار تحول: این مقوله در پاسخ به پرسش «چه ابزار و وسیله‌ای موجب تکامل می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن این است که بدانیم با پدید آمدن چه ابزار یا محتوایی می‌توان از تنفر به تحبیب، از اندوه به خاطره و از ملال به شغف دست یافت. پرسش مزبور بر بنیاد این پیش‌فرض است که وضعیت دیگری که ممکن‌الوجود محسوب می‌شود نسبت به موقعیت پیشین، محبوب قلمداد می‌شود؛ بنابراین باید فهم کرد کدام عامل و ابزار موجب فرگشت از وضعیت پیشینی منفور به وضعیت پسینی مقبول می‌گردد.

۴. شیوه تحول: این مقوله در پاسخ به پرسش «چگونه تحول پدید می‌آید؟» قرار می‌گیرد و منظور این است که بدانیم شیوه رسیدن از تنفر به تحبیب، از اندوهناکی به خاطره یا شغف‌انگیزی کدام است. پرسش فوق نیز بر بنیاد مفروضه‌ای است که یک وضعیت را منفور و وضعیت دیگری را مقبول تلقی می‌کند اما دنبال

آن است که چگونگی فرگشت را بیابد.

۵. پذیرفتنی‌ها: این مقوله در پاسخ به پرسش «چه چیزی مورد علاقه است و دسترسی به آن تشویق می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن جستجو برای یافتن ابزارها و محتواهایی است که در درون تمدن دیگری و خودی محبوب فرض می‌شوند.

۶. ناپذیرفتنی‌ها: این مقوله در پاسخ به پرسش «چه چیزی مورد نفرت است و توصیه به احتراز از آن می‌شود؟» قرار می‌گیرد و منظور از آن جستجو برای یافتن ابزارها و محتواهایی است که در درون تمدن دیگری و خودی ملال‌آفرین محسوب می‌شوند.

نگارنده بر این باور است که مفهوم معاصر بودن با مدرنیته^(۳) متفاوت است زیرا تجدد به یک دوره و شیوه و منش تاریخ‌مند، زمان‌مند و مکان‌مند اشاره دارد؛ اما معاصر بودن به منزله مفهوم، با نوعی ابهام بافتی و ناپایداری ساختاری سروکار پیدا کرده است. منظور نگارنده آن نیست که مورخ قاجاری مدرنیته را بشناسد بلکه می‌خواهد بسنجد با توجه به آنکه نخستین بار، شکست از روسیه بود که ما را با «جهان معاصر دیگر» مواجه ساخت، مورخان قاجاری تا چه میزان از چند و چون زندگانی سیاسی و فرهنگی بیگانگان آگاهی داشتند. شاید از این رهرو بتوان تجدد ایرانی را شناخت. دلیل آن است که تجدد اروپایی نیز زمانی پدیدار شد که اروپایی‌ها از اروپا بیرون رفتند و از این منظر می‌توان به این باور دست یافت که نهادی کردن مفاهیم متجددانه در اروپا رخ داد و گرنه پیدایش مفاهیم مدرن، حاصل تماس و تعامل اروپاییان با غیراروپاییان آن‌هم در ورای مرزهای قاره‌ای اروپا بوده است.

تجدد ایرانی، تجدد جهان اروپایی نیست بلکه یکی از چند تجددی است که در ایران می‌توانسته اتفاق بیفتد زیرا باید برداشت از تجدد را تاریخ‌مند و زمان‌مند کنیم و نه فقط بُعد اروپایی آن را مدنظر آوریم.^(۴) این نکته مهم را به شتاب در همین جا می‌آوریم زیرا به مثابه یک مقدمه واجب برای کل نوشتار است: مدرنیته به آسیب‌زننده‌ترین و در نتیجه، بیدارکننده‌ترین شکل خود یعنی امپریالیسم نظامی‌گراانه وارد ایران شد. در آغاز قرن نوزدهم قاجارها خود را در برابر حمله بی‌امان مدرنیته

که به شکل فشار نظامی روسیه تزاری از شمال و در نیمه قرن، تجاوز نظامی بریتانیا از جنوب وارد شد، ناتوان یافتند.

از همان آغاز رویارویی ایران با مدرنیته، می‌توان دوگانگی را مشاهده کرد: توجه شدید به جنبه‌های نظامی و فناوری مدرنیته در کنار ارج‌گذاری ضعیف‌تر به جنبه‌های سیاسی - اجتماعی به‌ویژه نمادهای دموکراتیک.^(۵) روایت‌های تاریخی دوران قاجاریه، آن‌گونه که از لابه‌لای گزارش‌نامه‌ها برمی‌آید فاقد پردازش‌های تئوریک است زیرا دست کم نمی‌توانسته پاسخ مستدلی به پرسش‌هایی مبنی بر چیستی و کیستی ارائه کند. گزارش‌نویس رخدادهای تاریخی دوران قاجار البته در این مقام هم نبوده که میان عناصر و مؤلفه‌های هویتی پیوند برقرار کند زیرا او نیز در مقام تقلید و نه خرق عادت بر می‌آمده است. نخستین مورخان صدر دوره قاجاریه که به سنت تاریخ‌نویسی زمانمند و کرونولوژیک اقبال نشان دادند و بنیاد تاریخ‌نویسی خود را بر ذکر سالانه حوادث استوار کردند، به شکل رسمی و عملی پیرو روش و سبک «استرآبادی» بودند.^(۶)

جستجو در متون دوران قاجاری که روایت تاریخی آن روزگاران را برعهده گرفته‌اند، نشان از آن دارد که اگر آنان را مورد پرسش قرار دهیم و چیستی آنها را در معرض سؤال بگذاریم، نمی‌توانند پاسخی منتظم فراهم آورند. این نکته نشان از آن دارد که ضمن قرار گرفتن در محاصره اوضاع زمانه، نمی‌توانستند تکلیف خود را با سویه‌های سه‌گانه تمدنی روشن سازند. این وضع را «دشواری یا مشکله»^۱ نامیده‌اند، یعنی وضعی که در آن مورخ نمی‌تواند به این درک برسد که به چه دلیل دست به قلم برده و سرگرم حل کدام مشکل است؛ به‌ویژه آنکه شکست‌های دهشت‌بار ایرانیان در دو جنگ با روس‌ها، ایرانیان مغرور به داشته‌ها و یافته‌های پیشینی تمدنی با آن جبروت سطوت‌آمیز را در وضعی تحقیرآمیز انداخت و مورخ برآمده از این وضع، نتوانست میان عناصر برساننده هویت «خود و دیگری» تعادل برقرار کند. در حقیقت روایت‌های فاتحانه به گزارش‌های مغلوبانه مبدل شد و در این تغییر و تبدیل، مورخ قاجاری نتوانست میان عناصر تمدنی هویت‌ساز پیوند

برقرار کند.

به باور نگارنده باید با کاربست یک واژه، به یافتن ریشه‌های این وضع نابه‌سامان دست یازید. مفروض نوشتار این است که هویت برساخته ماست و گرنه خود، عینیتی ندارد. به تعبیر دیگر، مفهوم هویت، خود، بی‌هویت است. هشدار نگارنده نیز آن است که ما با میزان و معیار خود از واژه هویت که برساخته و مصنوع است، گزارش‌نامه‌های تاریخی روزگار قاجار را به سخن‌گویی واداشته‌ایم. به نظر می‌رسد در روایت‌های تاریخ‌گویانه عصر قاجار تا جایی که مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته‌اند، هویت در وضعی پرسش‌انگیز و در حالت «دشواره» قرار گرفته زیرا به درستی نتوانسته بود آمیختگی بهنگامی میان درون‌مایه‌های سه‌گانه هویتی بیافریند؛ به‌ویژه در وضعی که مظاهر دوران تجدد، ایرانیان را در موقعیت یک مغلوب قرار داده بود.

در این مقاله، مورخان قاجاری را تاریخ‌نگاران جریانی و یا پرت‌وپلاگو^(۴) ننامیده‌ایم؛ بلکه می‌خواهیم از میان آشفتگی‌ها، نظم استخراج کنیم و روند رویدادهای تاریخ معاصر ایران را به صورت روال‌های منظم، مورد بررسی قرار دهیم. مفهوم هویت از آن دسته مفاهیمی است که می‌تواند نظم کهن تاریخ را به نظم نوین، پیوند زند؛ زیرا اندکی غور در بُن‌مایه مفهوم هویت به ما چنین می‌نمایاند که از یک سو، می‌توانیم تصویر دقیق‌تری را از راوی به دست آوریم و کردارهای او را که به رشته قلم درآمده، مبنای شناخت شخصیت وی قرار دهیم و از دیگر سو، تصویر نزدیک‌تر به واقعیت را از درون شیوه چیش و گزینش رخدادها به دست آوریم.

شیوه برخورد نگارنده با یک متن گزارشگرانه تاریخی عصر قاجار، با یادآوری این نکته که مفهوم هویت را به‌منزله محور کتابت مقاله برگزیده‌ایم، در واقع استخدامی، استخراجی و استحصالی است. بر این ادعا اصرار نمی‌ورزیم که مورخان قاجاری در جستجوی پاسخ به دو پرسش چیستی و کیستی بوده‌اند، بلکه از درون مکتوبات آنان، پاسخ‌های هویت‌شناسانه خود را می‌کاویم و بازنمایی می‌کنیم. شایان ذکر است نگارنده به هیچ نحو درصدد تصدیق و تکذیب مکتوبات مورخان برنیامده زیرا آن را در عهده سنجش فراگیر دیگری می‌داند. نگارنده در جستجوی آن است

که بیابد اگر از مورخ راوی می‌پرسیدیم «تو کیستی و چیستی»، او چه پاسخی به ما می‌داد. البته توجه داریم «پیروز و ناکام» در نسبت میان «خود و دیگری» معنا پیدا می‌کند که سرآغاز بحث هویت است.

برای آنکه در ایران تاریخ درستی باشد، باید در گذشته چند هزارساله این توده و کشور، روزگار به روزگار، جستجوها رود و بررسی‌ها شود و نتیجه آنها به دست آید.^(۸) این کار به همان شیوه‌ای که «کیتسن کلارک» نوشته باید صورت پذیرد: یعنی شناسایی شواهد و منابع اولیه و داده‌های ثانوی و سپس طرح پرسش‌هایی که نشان دهد یک گزارش تاریخی چرا نوشته شده و مؤلف در پردازش آن به چه منابعی استناد جسته و چه ایده‌های کلی، مؤلف را به استفاده از آن مآخذ ترغیب نموده است؟^(۹)

نگارنده، هویت را به سرآغاز تبدیل کرده و از رهرو آن خواسته است، گزارش‌های تاریخی و سپس ساختار اجتماعی دوران قاجاریه را بهتر بشناسد. بنابراین، پاره‌متجددانه برساننده هویت ایرانی را این‌گونه احصاء کرده‌ایم: ملل راقیه، فرنگ، فرنگی، فرنگستان، آزادی، قانون، ترقی، دموکراسی، ماشین، تکنیک، حزب، توسعه، پارلمان، اکثریت، کیش و آیین فرنگ. نکته مهم آن است که از مورخ دوره قاجار این انتظار شاید گزاف به نظر آید که بخواهیم در متن گزارش تاریخی‌اش، تجدد و فرنگستان را بشناسد.

نگارنده از میان گزارش‌های تاریخی عصر قاجار، ۶ عنوان را مورد بررسی قرار داده است: «تاریخ نو» جهانگیر میرزای قاجار (۱۲۶۷ ه. ق.)، «فهرس‌التواریخ» رضاقلی‌خان هدایت (۱۲۶۸ ه. ق.)، «حقایق‌الانخبار»^(۱۰) سید محمدجعفرخان حسینی خورموجی (۱۲۸۴ ه. ق.)، «تاریخ عضدی» احمد میرزا عضدالدوله (۱۳۰۴ ه. ق.)، «افضل‌التواریخ»^(۱۱) میرزا غلامحسین‌خان افضل‌الملک (۱۳۱۴ ه. ق.) و «منتخب‌التواریخ» میرزا ابراهیم‌خان شیبانی صدیق‌الممالک (۱۳۲۲ ه. ق.).

۱. تاریخ نو: شاهزاده مورخ

جهانگیر میرزای قاجار پسر سوم عباس میرزا نایب‌السلطنه بین سال‌های ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۶ ه. ق به دنیا آمد. از همان دوران جوانی به داشتن جلادت و بی‌باکی شهره و

در عین حال، طرف توجه و محبت پدر بود. به حکومت خوی و سلماس و به فرماندهی لشکریان مقیم آن دیار منصوب شد و به طور مکرر، در جنگ با کردان یاغی و تجاوزگران عثمانی، شرکت داشت و به فتح‌هایی نیز نایل می‌آمد. در دوره دوم جنگ‌های ایران و روس شرکت داشت و پس از پایان غم‌بار جنگ، به مرزداری حدود اردبیل و تالش و نیز سواحل دریای خزر منصوب شد. پس از فوت فتحعلی‌شاه و شاهی محمدمیرزا، به تحریک *میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام*، او و برادر مشهورش *حسرو میرزا*، نابینا و در قلعه اردبیل به حبس افکنده شدند. پس از مرگ قائم‌مقام، آن دو از حبس آزاد شدند و به تویسرکان رفتند و تا پایان عمر، از تیول و مواجب برخوردار شدند.

جهانگیر میرزا در این دوران به تحصیل علوم ادبی و زبان عربی مشغول بود. در زمان *ناصرالدین‌شاه*، جهانگیر میرزا که عمومی پادشاه جدید بود گرامی داشته شد و نگارش کتاب تاریخ نو را نیز در همین دوران به پایان برد و بار دیگر در خوی، فرماندهی و والی‌گری یافت. وی به سال ۱۲۶۹ ه. ق در حال رفتن به مکه، در خوی وفات یافت. تاریخ نو که *نادر میرزا* آن را تاریخ جهانگیری خوانده است در زمان نابینایی جهانگیر میرزا مکتوب شد و در حقیقت ذیل تاریخ قاجاریه *عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی* یا *مآثر سلطانیه* محسوب شده است. هنگامی که یک امیرزاده، به نگارش تاریخ دست می‌یازد معلوم است افزون بر حصول عبرت از گذشته، در آینده می‌خواهد ایفاگر تعهدی باشد که به‌عنوان یک شهزاده قاجاری متکفل آن شده است.

ثبت وقایع از سوی داعی دوام دولت پادشاهی نشان از فرمایش ملوکانه دارد زیرا خود را دعاگوی دوام دولت پادشاهی و سلطنت بهیه قاجاریه می‌نامد و نسخه شریفه خود را تقدیم محضر سلطنت می‌نماید: ^(۱۲) «آنگاه خرمی و شادکامی فزاید که پسندیده پادشاه جهان خُدا ملکه آید». ^(۱۳) دولت علیّه و فرمانفرمای خان‌ها و ایل‌هاست، گرد سم سمند مبارک او لایق توتیای دیده امیدواری است و دولتی خداداد دارد. عنصر فرنگی و متجددانه، نزد او، به دلیل تبختر شاهزادگی و نیز بی‌نیازی گزارش تاریخی‌اش از تعریف و تمجید غربی، به نحوی ضعیف و البته سطحی و تکنیکی به بحث کشیده شده است. تنها به دادن آگهی‌های ناقصی از

«استیلاى ناپلئون بر ولايات فرنگ، قانون استاتوس کو، پزشکان حاذق فرنگی، طبیب انگلیسی نایب السلطنه، معلمان فرنگیه در میان لشکریان نظام، بروسکی فرانسوی معلم نظام و توپخانه، ماهوت‌خانه و قلعه به طرز فرنگ»^(۱۴) اکتفا می‌کند؛ اما حیرت او، فراموش‌نشده‌ی است: «قلعه ایروان از متانت و استحکام مکان، محتاج به توصیف و بیان نیست و از کثرت ذخیره و آذوقه و وفور جباخانه و قورخانه که در قدیم و جدید در آنجا موجود شده، هر چه نویسد کم نوشته است»^(۱۵)

ایرانیان را در تقلید از تکنیک و وجه ابزاری فرنگیان، توانا دانسته است: «از ابنیه‌ای که عمارت فرمودند قلعه متین عباس‌آباد است که در کنار آب ارس در خاک نخجوان ساختند. قلعه‌ای است که اگر نظیری برای او باشد در ممالک فرنگستان به‌ندرت مثل او یافت شود»^(۱۶) و حتی بالاتر از آن، ایرانی در تغییرات کیفی در تکنیک‌های فرنگی، توانمند تلقی شده است: «اگرچه ظاهر نظام از دسته‌دسته ساختن لشگر و فوج‌فوج نمودن ایشان و حرکات تعلیم مشق تفنگ و مشق پا را از ولایت فرنگ آوردند لیکن باطن نظام را که مغز و حقیقت آن است، به رأی متین و عقل دوراندیش خود منتظم و مقرر داشتند»^(۱۷)

در آن میان، بودند ایرانیان نخبه‌ای که به هر دلیل، در این مورد ویژه به دلیل وجود حالات صوفیانه، از مصرف کالاهای فرنگی اجتناب می‌نمودند: «از مأکولات و ملبوساتی که از ولایات فرنگی می‌آوردند مجتنب شدند و از آن تاربخ، مادام‌الحیات قند روسی میل نفرمودند و ملبوس از اقمشه فرنگ را بدون شستن نمی‌پوشیدند»^(۱۸) اما گفتن این نکته، به او کمکی نمی‌کند تا بتواند چاره‌ساز پردازش سطحی و تکنیکال او از ترقی فرنگیان باشد.

۲. فهرس‌التواریخ: دانش‌های بی‌ثمر یک مورخ پُرکار

رضاقلی‌خان هدایت در پانزدهم محرم سال ۱۲۱۵ ه. ق در قریه چهارده کلاته از ناحیه هزار جریب در جنوب شرقی مازندران و شمال سمنان به دنیا آمد. پدر وی در دستگاه آغامحمدخان قاجار، ریش‌سفید عمده خلوت و صندوق‌دار جنس شد ولی به علت تفتین دیگران، شاه به او سوءظن یافت و خودخواسته به عتبات عالیات پناه برد. در آغاز دوران سلطنت فتحعلی‌شاه به ایران بازگشت و به‌عنوان تحویل‌دار

و صاحب جمع کل متوجهات دیوانی مأمور فارس شد. پسر چیزی کم از پدر نداشت و به تدریج در علوم ادبیه و عربیه تخصص یافت. در سفر فتحعلی‌شاه به فارس، رضاقلی که در دستگاه حسینعلی میرزا فرمانفرما نکته‌ها آموخته بود، طرف توجه شاهانه قرار گرفت و شاه به او لقب خانی و امیرالشعرایی داد.

رضاقلی بعدها از سوی محمدشاه مأمور تعلیم و تربیت عباس میرزا و ملقب به «لله‌باشی» شد. با فوت محمدشاه، پسر دیگر، ناصرالدین میرزا به شاهی رسید و رضاقلی لله‌باشی به کنج عزلت افتاد. امیرکبیر او را به سفارت خوارزم فرستاد و در بازگشت، ناصرالدین‌شاه که دانش فراوان و نجابت خانوادگی و کفایت ذاتی‌اش را دیده بود، او را به ریاست و ناظمیت دارالفنون برگزید. سپس مربی مخصوص مظفرالدین میرزا شد و پس از دو سال، از مشاغل دیوانی کناره گرفت و در سال ۱۲۸۸ ه. ق در تهران درگذشت. دانشمندی پرمایه و پُرکار بود که روضه‌الصفای ناصری، فهرس‌التواریخ، مجمع‌الفصحا، ریاض‌العارفین، انوارالولایه، گلستان ارم، بحرالحقایق، انیس‌العاشقین، خرم بهشت، هدایت‌نامه، منهج‌الهدایه، مدارج‌البلاغه، مظاهرانوار، مفتاح‌الکنوز، لطایف‌المعارف، اصیل‌التواریخ، نژادنامه و اصول‌الفصول از آثار ارزشمند وی در تاریخ و ادب و لغت عرب و شعر و عرفان است.

شروع نگارش فهرس‌التواریخ به سال ۱۲۶۵ ه. ق بوده و منظور مؤلف از نگارش کتاب چنین است: «این تاریخ مختصر را از هجرت الی الان به ترتیب سال نگاشت و چون در معنی، زبده و نخبه و فهرست احوال ملوک است آن را به فهرس‌التواریخ موسوم داشت. همانا این شیوه رسمی است تازه و در آن فواید بی‌اندازه و در این عید سعید تحفه بارگاه پادشاه عهد آمد.»^(۱۹)

هنگامی که از قرارگرفتن کار بر مشورت و جمهوریت^(۲۰) در فرانسه سخن می‌گوید به سرعت آن را رها می‌کند زیرا احتمالاً قدرت فهم دیگری متجدد را ندارد. زین سبب وقتی می‌نویسد از جانب فرمانفرمای فرنگ^(۲۱) کسی آمد، در اوج بی‌علاقه‌گی به شناخت غربیان به سر می‌برد و هنگامی که در آمدن «بریگه دیرجان ملکم»^(۲۲) تنها به نام اکتفا می‌کند و از خواجه‌داوود نامی از آرامنه و تجار بغداد^(۲۳) که نامه امپراتور ناپلئون پادشاه فرانسه به خاقان صاحبقران را آورده است، تنها به اسم اکتفا می‌نماید، معلوم است تا چه حد بی‌علاقه به شناخت دیگری است.

هنگامی که پس از برقراری ارتباط میان فرانسه و ایران از آمدن «هفتاد نفر از اهل حرفت و صنعت و معلم و مهندس سپاه و نظام»^(۲۴) سخن می‌گوید به نحوی مضمراً، تنها به تکنیک و ابزار غربیان اشاره می‌کند؛ نشان به آن نشان که وقتی از کردارهای میرزاتقی خان امیرکبیر سخن‌های تحسین‌گرایانه به میان می‌آورد، در تعریف روزنامه به واژگانی سخت تکنیکی تکیه می‌کند و از کارویژه‌های متجددانه محصول فرنگ و اقتباسی که ایرانیان انجام داده بودند گریزان می‌شود:

«و مقرر شد روزنامه امورات بلاد بعید و قریب از اخبار و غیره به طبع درآوردند و متداول و شایع سازند که همه‌کس از امورات اتفاقیه اطلاع کامل به هم رسانند.»^(۲۵) هرچند فرنگ را به مثابه «دیگری» خوب نمی‌شناسد و فهم معنا نمی‌کند، اما در شناخت ویژگی‌های «خود»، چیره‌دستانه عمل می‌کند و خامه‌ای قوی دارد.

۳. حقایق‌ال‌اخبار ناصری: توده‌گرایی یک گزارشگر حقیقت‌جوی تاریخ

حاجی سید محمدجعفرخان حسینی خورموجی دشتستانی از خاندانی است که نسل درنسل، به ارث، ضابطی و کلانتری خورموج را داشته‌اند و خود وی نیز تا سال ۱۲۵۸ ه. ق در همین سمت بوده است. پدرش میرزا محمدعلی نام داشت. میرزا جعفر به شیراز آمد و به امارت دیوانخانه منصوب شد. در سال ۱۲۷۶ ه. ق به تهران آمد و از طرف ناصرالدین‌شاه مأمور به نوشتن تاریخ و در سال ۱۲۷۷ ه. ق به لقب حقایق‌نگار مفتخر شد. فرجام کار چنین شد که پادشاه را از محتوای مکتوب او خوش نیامد و به عراق عرب هجرت کرد و به سال ۱۳۰۱ ه. ق در همان‌جا درگذشت.

وی آثاری نیز در زمینه تاریخ و جغرافیای ایالت فارس، ذکر حالات حضرت سیدالشهدا، جغرافیای ممالک جهان از قرار تحقیق مهندسین فرنگستان به نام‌های آثار جعفری، حقایق‌المصیبه، نزه‌ال‌اخبار (که جلد دوم آن، مسمی به آینه مظفری است) داشته و از قرار، نویسنده‌ای پُرکار و اهل علم بوده است. برساننده غربی و فرنگی هویت نزد او، جلوه کم‌رنگی داشته زیرا از یک سو، سیدی بوده است مذهبی و متدین و نمی‌توانسته با آنچه از دیار فرنگیان می‌شنیده، به‌ویژه آنکه به فارس و بوشهر هم رفت‌وآمد می‌کرده و اخبار بالنسبه کامل و دقیقی از اوضاع

انگلیسیان در خلیج فارس داشته، هم‌سخن و همدل باشد؛ از دیگر سو، روایت او از وقایع عهد ناصری است که دیگر خبری از جنگ‌های ایران و روسیه در آن نیست و ایرانیان در رویارویی عمیق و چهره‌به‌چهره با غربیان قرار ندارند.

از قاعده کلیه اهالی فرنگستان در استقبال و بدرقه عالی میهمانان تمجید می‌کند و از مودت و دوستی ایرانیان با فرانسه و روسیه و اتریش و عثمانی سخن می‌گوید تا جایی که ایرانیان، *مسیو جان داوودخان* را به آستره می‌فرستند تا برای ترقی ایران، معلمان بسیار از خورنق فرنگ با خود همراه آورد؛^(۳۶) تنها برای آنکه قواعد دول خارجه در زمینه‌های لشگری و دیوانی در ایران، معمول و شایع گردد.^(۳۷) در این میان، دولت ینگی دنیای شمالی نیز تقاضای مرآوده با ایران را داشته و در پی آن، ایران نیز تمایل شدیدی از خود نشان می‌داده است.^(۳۸)

هنگامی که از غرب سخن می‌گوید تنها به حیرت و غریب بودن آن اشاره می‌کند: «عمل تللیگراف که از غرایب صنایع روزگار است و صاعقه کردار».^(۳۹) از کالسکه بخار می‌گوید که با سرعت هشتاد فرسنگ، مسافت را در یک شب پیموده تا *امین‌الملک* بتواند از پاریس به بروکسل برود و در جشن عروسی دختر پادشاه بلژیک با برادر *امپراتور نمسه* شرکت نماید.^(۴۰) کیش و آیین انگلیسیان را بیان می‌کند ولی دقتی در ارائه توضیحات وافی و کافی به خرج نمی‌دهد و البته چندان هم لازم نمی‌بیند: «آیین انگلیس اختصاراً آن است که در عبادت خداوند عالم هرکس به اعتقاد و کیش خود است. لهذا اهل هر ملت به مقتضای دین و آیین خود مختار خواهند ماند. ادنی معارضه‌ای ابداً بر آنها نیست».^(۴۱) اخلاق فرنگ را نیز در جایز بودن مرآوده نسوان با بیگانگان،^(۴۲) - رسمی که در ایران به‌زعم او وجود خارجی نداشته است - تلقی می‌کند و البته هیچ توضیح روشن‌کننده‌ای نیز در باب آن ارائه نمی‌دهد. البته گمان هم نمی‌رود اگر می‌خواست توضیح بدهد، می‌توانست به واژگان و مفاهیم در خور توجهی اشاره کند زیرا قریب به یقین چنین است که قضیه را در حدّ یک جمله خبری می‌فهمیده و به همان هم، بسنده کرده است.

۴. تاریخ عضدی: ^۱ترجیح حقیقت‌گویی بر مدیحه‌سرایی یک شاهد نزدیک

سلطان احمد میرزای عضدالدوله فرزند چهل‌ونهم فتحعلی‌شاه قاجار برادر تنی فرخ‌سیر میرزا و سلطان محمد میرزا در نوزدهم ذی‌القعدة سال ۱۲۳۹ ه. ق. به دنیا آمد. هنگامی که فتحعلی‌شاه فوت کرد وی کودکی ده‌ساله بوده است. وی پدر سلطان عبدالمحمد میرزا سیف‌الدوله، شمس‌الدوله زن ناصرالدین‌شاه، عبدالمجید میرزا عین‌الدوله و وجیه میرزا سپهسالار بوده و مادرش، طاووس خانم ملقب به تاج‌الدوله اصفهانی گرجی‌الاصل زن چهل‌ودوم فتحعلی شاه است.

عضدالدوله در ایام پیری تقریباً تمام اوقات خود را به مطالعه و نگارش سپری کرد. در سال ۱۲۷۵ ه. ق حاکم بروجرد شد، یک سال بعد به حکومت ملایر و توپسیرکان رفت و در سال ۱۲۸۲ ه. ق به حکومت قزوین منصوب شد. سپس در دستگاه ولیعهد مظفرالدین میرزا در تبریز به ریاست درب‌خانه رسید. پس از آن به نیابت از آصف‌الدوله شیرازی متصدی امور آستان قدس رضوی یا متولی‌باشی حرم مقدسه منصوب شد. سپس حکومت همدان را به سال ۱۳۰۳ ه. ق به دست گرفت. مادرش از زنان سوگلی دربار فتحعلی‌شاه بود و دستگاهش در دربار شاهی، از مجلل‌ترین و مفصل‌ترین دستگاه‌های زنان فتحعلی‌شاه بوده است. زین سبب، مردی مورد اعتماد در دربار قاجاریان بوده و او را رقیب سرسختی برای خود محسوب نمی‌کرده‌اند. مردی خوش‌صحت و شوخ‌طبع و اهل مطالعه فراوان بود. کتاب تاریخ عضدی او روایتی از یک شاهد نزدیک از وقایع دربار قاجاران است. وی به سال ۱۳۱۹ ه. ق درگذشت.

کتاب عضدالدوله درباره سه پادشاه نخست سلسله قاجاریه است و چون خود از نزدیک رخدادها را می‌دیده مبتنی بر دیده‌ها و نه شنیده‌هاست، بنابراین به حقیقت نزدیک‌تر و چون از درون رفتارها و کنش و واکنش‌های درباری خبردار است،

۱. در این دو مقاله آگاهی‌های مفیدی درباره کتاب تاریخ عضدی وجود دارد: هوشنگ خسروبیگی، «سلطان احمد میرزا عضدالدوله و کتاب تاریخ عضدی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۶، شماره‌های ۶ و ۷، شماره‌های پیاپی ۶۷ / ۶۶، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۲، صص ۵۴-۵۰؛ الهام ملک‌زاده، «نقدی بر چاپ جدید کتاب تاریخ عضدی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۴، شماره ۳، شماره پیاپی ۳۹، ۳۰ دی ۱۳۷۹، صص ۳۲-۳۰.

ارزش بسیار دارد. ویژگی دیگر کتاب، نقل شنیده‌های نگارنده و انطباق آن با تأیید یا رد حوادث از سوی شاهدان است که سبب شده متن گزارشگرانه وی از رویدادهای تاریخی به کتابی کم‌نظیر در باب شکل و شمایل و طرز رفتار و گفتار و رسوم و آداب و باورهای سه پادشاه اول دودمان قاجار و بیان مسائل پشت پرده تبدیل شود که گواه عادی نمی‌توانست روایت‌گر آنها باشد، بنابراین، گزارش حقیقت به مدیحه‌سرایی ترجیح داده شده است.

از فرنگ، تنها نامی در حد مختصر مطرح است که نشان‌دهنده کمال ناآشنایی و بی‌توجهی به فرنگستان است. هنگامی که از جشن و شادی می‌گوید: «از عیش‌های بسیار بزرگ بود که مردم ایران را آزادی هفت شبانه‌روز گوشزد شد و معنی حریت را فهمیدند»،^(۳۳) به هیچ نحو، آشنایی و قرابتی با مفهوم متجددانه آن برقرار نمی‌کند و تنها نشان‌دهنده یله و رها بودن در اقدام‌های سرورانگیز است. از غرب تنها هنگامی صحبت شده که برخی عمده دربار و کارگزاران، متمایز از دیگران می‌شدند زیرا غالباً لباس فرنگی می‌پوشیدند.^(۳۴) در وقت مریضی نیز «حکیم کارمک»^(۳۵) معالجتی می‌کرد که تنها در حد همان نام صرف است. هنگامی که در باب قانون و کتابچه قانون نیز سخن به میان است به معنای مدرن کلمه، چیزی در آن مشاهده نمی‌شود: هر وقت دلتنگی برای پدر بزرگوارش حاصل می‌شد می‌فرمود دارا بیاید و رفع خیالات مرا بنماید. کتاب «قانون» خود را بدون آنکه کسی حاضر باشد محرمانه برای خاقان مرحوم می‌خواند و با پدر والاگهر صحبت‌های «قانونی» به میان می‌آورده‌اند.^(۳۶)

«ظرافت قضیه در آن است که بدون درنگ معلوم می‌شود مقصود از قانون عبارت از آن است که چه چیزهایی لذت‌بخش و چه فقراتی مصیبت‌زاست و بیشتر شبیه نوعی کشکول بوده مانند آنکه شب بیاید و اشتها نیاید، خمار بیاید و شراب نیاید و قمار باشد و پول نباشد».^(۳۷) فرنگ و تجدد در تاریخ عضدی جایگاهی ندارد و مورد غفلت است. شاهزادگی سلطان احمد میرزا و برشماری دقایق و ظرایف و پشت‌پرده‌های دربار و حرمسرا او را از فرنگستان، یکسر جدا ساخته و یا شاید به طور کل از فهم دقائق بلکه کلیات تجدد، عاجز بوده است.

۵. افضل التواریخ: دانشمندی یک مستوفی مورخ

میرزا غلامحسین خان افضل الملک پسر مهدی خان بن علی خان شیرازی زندی در محرم سال ۱۲۷۹ ه. ق در تهران به دنیا آمد. در دنیای شعر و شاعری با تخلص المعی شعر می‌سرود و مشهور به ادیب کرمانی و افضل الملک کرمانی بوده است. مناصب متعددی داشته است: حکومت رادکان و چناران و پنج طایفه کردهای نزدیک قوچان و سه طایفه رشوانلو، پهلوانلو و پروانلو، تحویل‌داری جنس دیوانی خراسان، حکومت خواف و تربت حیدری، پیشکاری مالیات سبزوار و تصفیه مالیات قوچان، ریاست دارالانشاء و دفتر خراسان، پیشکار مالیات قم و ساوه و زرنده، معاون مازندران، منادم رکن‌الدوله محمدتقی میرزا پسر محمدشاه قاجار، مترجم دارالترجمه، اشتغال به کار ترجمه مطالب سیاسی و پلیتیکی روزنامه‌های عربی که از اسلامبول و مصر برای شاه می‌آمد، انتصاب به رتبه استیفا و نگارش تاریخ دولتی حسب‌الامر ملوکانه به سال ۱۳۱۴ ه. ق.

در محرم سال ۱۳۴۸ ه. ق پس از نوشتن ده‌ها اثر مانند رکن‌الاسفار، سحر سامری و سفرنامه ناصری، سفرنامه خراسان و کرمان، کتابچه تفضیل و حالات دارالایمان قم، سفرنامه قم، ظفرنامه عضدی، کراسه الهی، تاریخ صدور قاجاریه، صدرالتواریخ، قرن‌السعادة، ترجمه اعلام‌الناس بما وقع للبرامکه من بنی‌عباس، افضل‌التفاسیر و دو مجموعه یادداشت‌های تاریخی، در تهران درگذشت.

اندک شناخت و فهم خود را از غرب این‌گونه به میان می‌آورد: جایی که آنارشویست‌ها را «طالب بی‌نظمی و جمهوری»^(۳۸) نمایان می‌سازد؛ اما در عین حال خود را مغلوب و مرعوب فرنگیان هم به شمار نمی‌آورد: «سفرنامه مسیو باین و هوسه فرانسوی به خوزستان و بهبهان و شیراز و اصفهان و تهران، بعضی چیزها را خوب نگاشته، بعضی چیزها را به قدری ناقص و اندک نگاشته که هزار شرح لازم دارد»^(۳۹). در عین آنکه در باب برخی حرف‌ها و نقل حدیث‌ها در مورد غریبان فرنگی، به قدرت استدلالی روی می‌آورد و فحش‌های چموشانه نثار نمی‌کند: «اهل

۱. در این مقاله معرفی مختصر و مفیدی از کتاب افضل‌التواریخ وجود دارد: ناصر افشارفر، «میرزا غلامحسین خان افضل‌الملک و سفرنامه اصفهان»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال ۳، شماره ۱۲، شماره پیاپی ۳۶، ۱۳۷۹، صص ۳۰-۲۸.

اسلام، خون عیسوی و یهودی را حلال نمی‌شمارند مگر وقتی که طرف جنگ و مملکت‌گیری واقع شوند. نجس بودن آنها به واسطه آن است که دست به سگ و شراب می‌زنند، تطهیر نمی‌کنند، اهل کتاب هستند، بالذات نجس نیستند، بالعرض نجاست دارند».^(۴۰)

افضل‌الملک در باب پارهٔ فرنگی برسانندهٔ هویت، موضعی بینابین می‌گیرد به این معنا که مرعوب غرب نیست، ولی غرب و تجدد برای وی بسی مقبول است. گزین گویه‌هایش در باب فرنگ و فرنگی هم تمجیدی و هم تنقیدی است ولی بیشتر به تحبیب گرایش دارد. برتری فرنگ را از باب تقدیر می‌داند و نه تدبیر، ولی به عین می‌بیند «نظم اروپ» که قاعدتاً باید در ایران و اسلام باشد، وضع اهالی آنجا را طور دیگری قرار داده است.^(۴۱) توصیه می‌کند ایرانیان باید دارالعلم بنیان کنند به سبک فرنگ و «توپ اروپ» را در ایران مشغول شوند و توپ‌ریزی کنند تا آلات حربیه ایران هم به قاعده آنان شود و اگر خواستند چیزی را در ایران بنیاد کنند، هرچند یک باغ وحش یا یک مجسمه باشد، بهتر است به قاعده اروپا آن کار را انجام دهند و اگر قوهٔ نبود برای کار، قدرت و نیروی ساختن را از فرنگ بیاورند.^(۴۲)

در زمانه او دانستن «لسان آلمان و فرانسه، ژغرافیا و قانون اروپ»، سکهٔ رایج شده بود و روزنامه‌های به سبک فرنگ که خلاصه‌الحوادث هر روزه و اخبار یومیه باشد کمابیش رواج یافته بود؛ نشان به آن نشان که اول عاقل روزگار را در زمان مظفری کسی می‌داند (ذکاء‌الملک فروغی) که احاطه بر اروپا دارد و آگاهی‌هایش از فرنگ مایهٔ فخر و مباهات است.^(۴۳) نمونه‌هایی از برتری‌های فرنگیان را برمی‌شمارد که همگی از قاعده و سطح «تکنیک صرف» پیروی می‌کنند: «معلمین فرنگی رژه، سواره منظم و از بقیه بهتر قزاقان که فرنگی مآب‌اند، دفیله و ژیمناستیک که اسباب آرامش فراهم می‌کند»، حیرت از کارخانه‌های قندسازی بلژیک و انتقاد از قند ایران، تعریف از کبریت لطیف اروپا که بهتر از نوع ایرانی خود است، رمان‌های فرنگی را برتر از موعظه‌های الف‌اللیل واللیل، کلیله و دمنه و مثنوی تلقی می‌کند زیرا اروپاییان مقدمه را از موهوم نمی‌گیرند بلکه از عقل و تصور انسانی اخذ می‌کنند و سپس به موعظه می‌پردازند که به قول او اثرگذاری‌اش هم بیشتر است.^(۴۴)

در برخی موارد، پا را از حیطه تکنیک بیرون می‌گذارد و صدراعظمی را

می‌ستاید که به وضع و قانون خارجه زیاد مایل بوده و سعی می‌کرده طرزهای جدید را روی کار آرد تا مردم آزاد و آسوده باشند.^(۴۵) اما خود اذعان می‌کند رواج سبک فرنگی در ایران، خالی از اشکال نیست: «ولسی ایشان اهمال و بی‌کفایتی در کار نداشتند. به سبک اروپ و عقلائی مغرب زمین که ترتیب امورشان از روی قاعده و قانون است می‌خواستند رفتار کنند. این سبک با اشکال حالیه ایران بسی اشکال دارد مگر آنکه به مرور دهور و به زمانهای طویل و رنج‌های بسیار بتوان این کارها را صورت داد.^(۴۶) در فرجام، ایرانی هم‌پیوند با فرنگی، خودناشناس و خودحقیرپندار معرفی می‌گردد به طرزى که ایرانی‌ها، هر فرنگی را طیب می‌دانند، فرنگی‌ها را خارج از آدم و برتر از انسان می‌شمردند تا جایی که بلایای طبیعی را نیز کار فرنگی‌ها می‌دانند و کارمان به جایی می‌رسد که حتی برای تنظیم گمرکاتمان باید چراغ برداشته و در پی یک فرنگی برویم و موسیونوز را بیاوریم.^(۴۷)

خود افضل‌الملک نیز از این مستغرق شدن‌ها و شهمات گشتن‌ها، نجات نمی‌یابد: «خانم‌های اهل اروپ، کالبدور فی الدجی و کالشموس فی الضحی، با لطافت تن و نعومت بدن و صباحت رخسار و حلاوت گفتار، چنان مجلس و محفل را زینت و مردم را بهجت داده بودند که زبان از گفتار و دست از رفتار باز می‌ماند.»^(۴۸) شگفت آنکه از میانه دوره ناصری، کشش‌ها و کوشش‌های ایرانیان در رویارویی با ممالک فرنگستان آغاز شده بود و باید در دوره مظفری بیش از آنی که شاهد بودیم افضل‌الملک از تجدد و غرب سخن به میان می‌آورد؛ اما چنین انتظاری بیهوده است زیرا به نظر می‌رسد از یک سو، وی هنوز متوجه اهمیت شگرف تجدد نشده و از دیگر سو، عنصرهای آغازین مدرن نزد او، ناشناخته بوده است. به همین دلیل او نیز نظیر بسیاری از ایرانیان که تلاش داشته‌اند فرنگیان را بشناسند در سطح ظاهر و تکنیک مانده بود و نمی‌توانست گامی از فرآورده‌های پیشینیان غرب ناشناسش فراتر نهد.

فضل و سواد افضل‌الملک را اگر کنار بگذاریم تنها می‌توان از یک نکته مدد جست که غلامحسین خان گزارشگر تاریخ، در تذبذب میان بیم از غرب و امید به فرنگ، گیر کرده و توان اینکه راهی به بیرون بیابد، نداشته؛ پس سکوت را ترجیح داده است. به‌رغم این حمله شدید و انتقاد گزنده به عنصر خودی، در برابر فرنگی

خود را نمی‌بازد، وطن پرستانه پارچه‌های ایرانی را تحسین می‌کند، تابلوهای یک نقاش ایرانی را حتی مورد تحسین اروپاییان می‌داند، مملکت‌های اروپاییان را هم چندان بی‌غل و غش و تمیز و بی‌اغتشاش تلقی نمی‌کند، برتری ایرانی را بر فرنگی با حالتی حماسی و تحریضی بیان می‌نماید و هشدار می‌دهد با قرض گرفتن از خارج، به واسطه «القرض یورث القرض» و آن هم تنها برای آنکه بدهی‌های مردم را بدهیم، قطعاً مخدول و منکوب خارجه خواهیم شد، تحیب از خود را همراه تنقید از خود می‌کند^(۴۹) و با لحنی حماسی، قضیه را پی می‌گیرد:

«ای سلاطین اروپا که همه در کار داخله خودتان عاجز هستید و نوکر و تابع رأی وزرا و امنای ملت هستید و ای وزرای باتدبیر فرنگ، شما خودتان رجوع به کتاب مورخین خودتان کنید و سفرنامه‌های سیاحان اروپا را که به ایران آمده‌اند و شرح‌ها از ایلات ایران نگاشته‌اند بخوانید تا بدانید ایران چقدر استعداد زد و خورد دارد. بلی ظاهراً قشون نظامی ایران بیشتر از صد و پنجاه هزار نفر نیست اما فریاد از ایلات ایران که اینها اسبابشان در دوش است و ضیاع و عقاری نداشته که دل به او بندند. فوراً خود را فدایی کرده از هر ولایتی صد هزار سوار بیرون می‌آید که کشتن و کشته شدن را مثل آب خوردن می‌دانند.»^(۵۰)

لحنی چنین خود بزرگ‌بینانه، بدون درنگ غیرحماسی می‌شود، به واقعیات پناه می‌برد و با تنقید از خودی، راهکاری پیشنهاد می‌دهد که قابل تأمل است: «جناب مهندس الملک با علم چرا به صدراعظم ایران و شخص سلطنت عرض نمی‌کنند که ماشین ریختگری و اسباب آهن‌سازی و فلزکاری از فرنگ به ایران بیاورید و در پای این کوه‌های پُر نعمت ایران کار کنید، فلزات بیرون آورید به فرنگیان بدهید و در مقابل طلای پلاتین بگیرید؟»^(۵۱) ژاندارمری و ژندرمه نمی‌خواهیم همان نیروی قزاق خودمان کافی است و از سرآمدان می‌خواهد که دست از تقلید بردارند و خود در کار تولید برآیند.^(۵۲) به تعبیر وی، انواع مدارس را به نشان وطن پرستی باید در ایران راه انداخت، به وزرای عالی‌مقام خوش فکر باید اجازه کار داده شود تا کار به جایی برسد که ایرانی محتاج فرنگی نباشد، اقدامات وزرای ایران خواه را در متعادل کردن

همه چیز مردم نباید مانع شد، فضل و کمال و ثروت و جلال را که سبب اعتنا به اشخاص می‌شود باید محترم و مغتنم شمرد، با مردم باید خوش‌سلوکی کرد، باید لایقان را وزیر و وکیل کرد و نخبگان هم نباید به هوای نفس و اغراض شخصی و لجاجت کار کنند و باید حقوق مردم را زود برسانند.^(۵۳)

زنان را قابل ارتقا و ترفیع می‌بیند: «آن دختر در زمان سفارت پدر خود به اسلامبول، تحصیل زبان خارجه کرده، چندین معلم زنانه کامله داشته، زبان فرانسه و ترکی اسلامبول را مثل اساتید، ماهر و دانا شده، زبان فارسی را هم کاملاً می‌دانست و باز در صنایع و هنرهای خانم‌های اسلامبولی مثل گلدوزی و غیره، زحمت کشیده. خود را از عالم نسوانیت به رتبه رجال دانشمند رسانیده. اهل علم بود. چندان به شوهرداری و عالم جلافت و خوشمزگی نمی‌پرداخت».^(۵۴) عنصر آنارشستی را با محفل‌هایشان در ایران قابل دیدن نمی‌داند و معتقد است محل اعتنا نیستند و فرصت ظهور و بروز ندارند.^(۵۵) اما گهگاه می‌شود که لحن حماسی را دوباره بر قلم خود سوار می‌کند که معلوم است حالتی تراژیک دارد: «ولی ننگ کشته شدن سفیر [گریبایدوف] برای دولت روس بالاتر از این هست که از ایرانیان، هفده شهر رفته باشد».^(۵۶)

نگارنده حالت فراز و فرود افضل‌الملک را در قضاوت‌هایش که گاه حماسی، گاه واقعی، گاه واقع‌بینانه، گاه خیال‌پردازانه و گاه خنده‌آور است ناشی از آن می‌داند که وی مورخی دولتی است و حسب‌الامر پادشاه، اقدام به وقایع‌نگاری کرده اما جابه‌جا و وقت و بی‌وقت به یاد خواننده آورده است که متملق و سرسپرده نیست و از خود استقلال رأی نیز دارد. بر وطن‌دوستی او این نکته را می‌توان افزود که در حالی که اضمحلال محبوبش را به عین می‌بیند و غمباد می‌گیرد، برتری غربیان و فروتری ایرانیان را نیز به طرزی همزاد مشاهده می‌نماید. شیوه درمان درد را در اقتباس می‌بیند ولی تقلید صرف مانع از رضایت باطنی اوست. بنابراین دست به ستایش ایران می‌زند در عین حالی که چیزی را هم قابل ستودن نمی‌یابد. به تنقید شدید از ایران روی می‌آورد و از خلق و خوی ایرانی، اظهار بدی می‌کند. از اینکه چرا به معبودش، نقد وارد آورده است گیج و ناراحت می‌شود و راه خلاصی را در انکار می‌بیند و استقلال رأی که نزد وی بسی مغرورانه طرح می‌گردد:

«سال‌ها در تصوف و عرفان سیر کردم. از زشت و زیبا هرچه باید بدانم دانستم. دیگر بدون دلیل کسی را قطب نمی‌شمارم و احدی را ولی نمی‌دانم. اگر ولایت بدون دلیل است پس من ولی می‌شوم که اطلاعات هم دارم و اصطلاح را هم می‌دانم و کتاب «مرحوم ملا محسن فیض» و سایرین را هم فهم می‌کنم. و اگر ولی شدن دلیل می‌خواهد دلیل این اولیا و عرفای ظاهره چیست جز شعبده و لفاظی و خوش‌سلوکی ظاهره؟ چه تصرفی در وجود من می‌کنند و چه خرق عادت‌ی دارند؟ در صورتی که نتوانند تصرفی در وجود من کنند چرا من خود را نوکر و مرید ایشان قرار دهم؟ از عوام که نیستم تا گول نظم و نثر و انشا و عرفان بخورم. محتاج و نکره نیستم که بخواهم خود را معروف یک دسته کنم و به تقویت مرشد، خود را به بزرگی بندم و از جایی فایدتی برم».^(۵۷)

۶. منتخب‌التواریخ: مستوفی مورخ

حاج میرزا ابراهیم خان صدیق‌الممالک شیبانی کاشانی به سال ۱۲۵۷ هـ. ق در کاشان متولد شد. چهارده ساله بود که به سمت محرر در دفترخانه اصفهان به هنگام حکومت حمزه میرزا حشمت‌الدوله مشغول به کار شد. در پانزده سالگی به تهران آمد و در قسمت کتابخانه و اسلحه‌خانه دیوان‌خانه سلطنتی به کار پرداخت. سپس مشاغل زیادی تا سالیان متمادی بر عهده داشت که نشان از تعلق طبقاتی او به «متوسطین بوروکرات» بود: خدمت حساب و استیفای تلگرافخانه، خدمت در دفترخانه تهران، استیفای تهران، ریاست دفتر و کلیه حساب اصفهان، دریافت فرمان مستوفی‌گری، پیشکاری جلال‌الدوله در حکومت یزد، انتظام امور حواله‌جات در دفترخانه اصفهان، دریافت فرمان لقب صدیق‌الممالکی و منصب استیفای درجه اول، مأمور عمل نان و ارزاق عراق و گلپایگان و حمل گندم به تهران، همگی بیانگر آن بودند که وی جزء درست‌کرداران دستگاه استیفا و مأموری صدیق در احصای مداخل و مخارج بوده است بدون آنکه مزورانه در پی ارتقای مقام برآید.

در این راه پُربیراه هم نبوده که خوابی مقدس دیده باشد: «سه شب متوالی خواب دیدم حضرت خامس آل عبا سیدالشهدا ابا عبدالله‌الحسین علیه‌السلام را که

فرمودند حاجی میرزا ابراهیم خان، مستوفی ماست، فرمان صادر نموده برای او بفرستید».^(۵۸) نگارش کتاب را به فرمان ناصرالدین شاه آغاز و به سال ۱۳۲۲ هـ. ق در «دولت قوی شوکتِ قدر، قدرتِ اقدسِ اعلی حضرت شاهنشاهی»^(۵۹) ناصرالدین شاه اتمام کرد.

پارهٔ متجددانه هویت نزد صدیق‌الممالک شیبانی آن قدر سطحی و ظاهری است که خواننده شگفت‌انگیز می‌شود، زیرا دست کم دورادور شاهد سفرهای دو پادشاه قاجار به فرنگستان بوده و اخبار می‌شنیده بلکه به عین هم پدیده‌هایی را می‌دیده است. اما همه دیده‌ها و شنیده‌های او در سطح تکنیک صرف باقی می‌ماند و هیچ راهی به محتوا و درون‌مایه «افرنگ» نمی‌یابد. از مسیو کارلیان که عمل عکس را شایع کرده^(۶۰) سخن می‌گوید و ماجرا را حتی در سطح تکنیک صرف نیز مغفول‌عنه رها می‌کند.

بخش عمده‌ای از مکتوب خود را به سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگستان ویژه می‌گرداند^(۶۱) و هیچ توجهی به هیچ جنبه‌ای از جنبه‌های محتوایی غرب نمی‌کند و در حدّ یک گزارش بسیار عادی از یک سفر معمولی، تتمهٔ گزارش را سر هم می‌آورد. تنها یک بار از «دارالشورای آلمان» و «وست منستر پارلمنت انگلستان» اسمی به میان می‌آورد و از ورود به هرگونه جنبه پسا - ابزاری آنها خودداری می‌کند. شاید دلیل عمده آن، جهل نسبت به آنچه «مُبادی» خوانده می‌شود، باشد که راه ساده را اکتفای صرف به اسم تشخیص داده است. پادشاه نیز به نام صرف اکتفا می‌کند که مبتنی بر تقلید و اقتباس و نه یادگیری و کاربست حقیقی است: «در این سنه مجلس تحقیقی علاوه بر مجلس شورای کبری و مجلس خاص وزرا برقرار گردید».^(۶۲)

در سفر دوم پادشاه به فرنگستان، پیش‌زمینه‌ها و فهم‌ها اندکی از سطح یک سفر ظاهری صرف فراتر می‌رود و پادشاه قصد دیگری می‌کند زیرا به چشم، تمایز خود و دیگری را دیده و سعی بر اقدام عاجل نموده بود: «چون مقصود و خیال حقایق خسروانه، استدراک دقایق و نکات عمده علوم و فنون و صنایع و بدایع اقلیم اروپا بوده است»^(۶۳) پادشاه راه فرنگستان را پیش گرفته بود تا بلکه بتواند کاری بکند. ولی گزارش مشبع صدیق‌الممالک کاشانی تنها مشتمل بر مظاهر تکنیکی فرنگ

است و از راهیابی به درون مایه‌های آنچه سبب ترقی غربیان و پس‌ماندگی ایران شده بود، عاجز می‌ماند: «فوج ساخلو، گار، استاسیون، کالسکه بخار، بازار اکسپوزیسیون، ماشین، راه آهن، ترن و کشتی»،^(۶۴) تنها مواردی بود که به چشم پادشاه می‌آمد و سبب تحیر او می‌شد. این سفر البته در بُعد تکنیک صرف آن، سبب‌ساز اقتباس می‌شد کما اینکه: «شروع به ساختن راه کالسکه و منازل و اقامتگاه‌ها، دسته‌ای از قشون سواره ایران را به وضع سواره قزاق روس و نیز هفت فوج از قشون عراقی را به طور نمونه انتخاب و به وضع قشون اطریش مرتب کرده، اداره پلیس به جهت امنیت شهر و در دارالخلافه تهران برقرار گردید».^(۶۵)

این تقلیدها در همین سطح باقی می‌ماند و البته ابر بود چون بدون زیربنای تاریخی رشد و نمو، تنها اقتباس تکنیکی می‌شد و به‌عنوان ابزار، در جهت کارآمد نشان دادن ساختار سیاسی به کار می‌رفت. مورخ ما هنگامی که به توصیف از دو فروند کشتی خریداری شده از آلمان می‌پردازد، اوج اسارت در بند تکنیک را نشان می‌دهد زیرا هیچ ابزار و پدیده‌ای را تا این حد در کتابش مورد شرح قرار نداده است: «پنج توپ دارد، چرخ حرکتش در عقب کشتی است، جای اسباب بخار و دیگ بخار وسیع دارد، صندوق‌خانه و اطاق ناهار و حمام به وجه نیکو دارد، هزاروششصد تُن بار بر می‌دارد، ساعتی ده میل سرعت دارد و صد تُن بار بردارد».^(۶۶) مورخی که مفتون تکنیک می‌شود دیگر توانایی درک آنچه آنان را «افرنگی مترقی» کرده، ندارد و چون شیفته است به ظاهر اکتفا و خود را راحت می‌کند. پادشاه نیز: «همه روزه به تفرج و تماشای اماکن و نقاط دولتی و بازار اکسپوزیسیون و غیره اشتغال داشته... و همه‌روزه به سیر و سیاحت و تماشای اماکن شریفه... مشغول بودند».^(۶۷) زیرا در این جهت میان پادشاه و مورخ تمایزی نیست و همه مثل هم، از دیدن بُن‌مایه‌های تکنیک و فهم چرایی و حتی چگونگی ترقی ناتوانند.

هنگامی که مورخ گزارشگر ما از سرکشی و ملاحظه ترقیات قورخانه^(۶۸) می‌نویسد و نشان می‌دهد پادشاه قاجار با چه شور و حالی از کارخانه فشنگ فلزی، کارخانه تفنگ‌سازی انواع تفنگ‌های تَه‌پُر و کارخانه ام‌الاسباب که مشغول تراشیدن توپ و ماسوره و گلوله بود، دیدن می‌کند، همه نشانگر نیازمندی‌های ایلیاتی

قاجاران جنگجو ولی شکست خورده‌ای است که هنوز حالت شهری نیافته و دمامد درصدد جبران مافات شکست‌ها برآمده‌اند. مالیات را نیز برعهده دیگران انداخته‌اند: «مقرر فرمودند ترتیبی صحیح و دفتری منظم و مرتب به طور امانی اداره شود و از ابتدای هذه السنه مأمورین قابل و امین و با علم با مواجهی شایسته از دولت بلژیک استخدام نموده و این کار را به طور اداره مرتب ساختند».^(۶۹)

قاجاران صلاح دولت خود را در تقلید تکنیکی دانستند و صدیق‌الممالک گزارشگر صادق آن است. سفر به فرنگ، اساس تقلید از تکنیک است آن‌هم برای تغییر وضع ظاهری موجود بدون آنکه دانسته شود آن تحول و تغییرها بر چه پایه‌هایی استوار بوده است: «سبب عمده این سفر... آن است که به مجاهدت نفس نفیس همایون و مشاهدات نظر مبارک در جلوه‌گاه نتایج و آثار علوم و فنون و بدایع صنایع ملل و دُول متمدنه آنچه امروز از صنایع و علوم و آداب و رسوم مدینه از معاشیه و سیاسیه مؤثر و مفید و مناسب به حال دولت و ملت ایران ببینند و دانند، وسایل و اسباب آن را بدین مملکت جلب و معمول فرمایند تا انشاءالله ترقیات منظوره از اسباب ثروت ملت و مزید حشمت و شوکت دولت از روی اساس‌های صحیح که عبارت از علم و خیرت باشد حاصل گردد».^(۷۰)

اما هنگامی که از عبارت «رسوم مدینه از معاشیه و سیاسیه مؤثر و مفید و مناسب به حال دولت و ملت ایران» سخن به میان می‌آورد به قدر یک لحظه، نوعی شادمانی در ذهن خواننده کنونی پدید می‌آورد که قصد از سفر فرنگ، پذیرش مفهومی و پساابزاری بُن‌مایه‌های سبب‌ساز ترقی‌فرنگیان بوده است. این نکته شرح و وصفی نمی‌یابد و به ناچار باید آن را در حدّ همان پردازش‌های مصرف‌گرایانه تکنیکال تلقی نمود و مورخ را همچنان در نسبت با درون‌مایه‌های فرهنگی – تاریخی ترقی‌فرنگی، بی‌اعتنا و ناآگاه دانست.

نتیجه‌گیری

واقعیت‌های تاریخی هرگز به صورت دست‌نخورده به ما نمی‌رسد زیرا به صورت بکر، نه وجود داشته و نه می‌توانسته وجود داشته باشد. واقعیت‌ها همواره از مغز وقایع‌نگار عبور می‌کنند و اوست که ترتیب و راه ورود به روایت تاریخی را به

انتخاب خود، به نظر ما می‌رساند؛ در نتیجه هر وقت متنی را در دست می‌گیریم که رخدادهای تاریخی را - به معنای آنچه در گذشته روی داده - روایت می‌کند، باید توجه خواننده در آغاز معطوف به مورخ باشد نه واقعیت‌هایی که در آن مکتوب شده است. از یاد نبریم حتی تاریخ‌نویسان نیز، ابتدا به ساکن و از همان نقطه آغاز، باورمندی ویژه خود را دارند که سبب می‌شود روایت خاص تاریخی خود را به آن باورها، مسبوق و مصبوغ کنند. اگر رویدادهای تاریخی توسط مؤلف به طرز ویژه گزینش شوند و با نگاهی ویژه به آنها نگریسته و برای بیان آنها تعبیر ویژه و دلیل خاصی آورده شود، در حقیقت می‌توان گفت یک نگرش تاریخی مبتنی بر رهیافتی ویژه شکل گرفته است. مکتوبات تاریخی روزگار قاجار در میان دو عرصه تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری، حرکتی پاندول‌وار دارد اما به کارگیری مفهوم خاصی به نام هویت که آن را بر ساخته‌ای از برسازنده‌های ذهنی نگارنده پنداشته‌ایم، به ما کمک خواهد کرد متون تاریخی را در ترازو و چهارچوبه‌ای قرار دهیم که مبتنی بر نگره ویژه‌ای است.

اکنون شاید بتوان گفت اندک گامی به سوی «تاریخ‌نگاری روزگار قاجار» برداشته شده است. مورخان عصر قاجاری از مجموعه واژگانی که در پاره غربی برسازنده هویت از آنها ذکری به میان رفت، کمترین بهره را می‌گیرند که سه دلیل دارد: از یک سو به آسانی می‌توان گفت عنصر تجدد را نمی‌شناختند و توان درک آن را نیز نداشتند یا اینکه این درک سطحی، نازل و ابزارگونه و در حد ساختن یک قلعه به سبک قلعه‌های فرنگ یا ساخت پلی بر رودخانه بود و نه چیزی بالاتر از آن؛ دلیل دوم آنکه مضامین غربی نمی‌توانست در راه تقویت پایه‌های مفهومی - کارکردی سلطنت مستبدانه در ایران به کار آید؛ به همین دلیل نوعی روی برگردانی خودخواهانه و خودبرتربینانه در میان آنان رسوخ می‌یافت؛ دلیل سوم نیز چنان است که گویی مفاهیم متجددانه به همراهی نوعی غلبه و زورآوری، فرصت بروز یافته بود و این نکته نمی‌توانست برای پادشاه قاجاری و روایت‌گر تاریخ، شادی‌آفرین باشد زیرا قلم و گوش و ذهن و زبان آنان به فتوحات متوالی - و البته خیالی - عادت کرده بود و نمی‌توانست به ناگهان نیروی غیرقابل رقابت و فاتحی را با وجود خود آمیخته کند. به همین دلیل نوعی «ثقل سامعه و غمض عین و عمی بصر»، در

میان آنان، خودخواسته و از روی آگاهی رسوخ یافته بود.

واژگان آزادی و تمدن و دموکراسی و حزب و توسعه و پیشرفت را درک نمی‌کردند. ملت‌های پیشرفته را با تکنیک و ماشین شناخته بودند و فرنگستان برای آنان موضوع غیرقابل هماوردی به شمار می‌آمد که متکی به «صنایع عجیبه و فنون غریبه» هستند و بهتر است از آنان تنها استفاده ابزاری صورت گیرد؛ آن‌هم برای آنکه مواضع «ملوکانه در حروب با روس و اروپا» تقویت گردد. دست کم نوعی نیاز به «دیگری‌فرنگی» پدید آمده بود و سبب می‌شد برخی مورخان قاجاری، نسبت به جماعت فرنگی، توجه کنند و از روی دست آنان بخوانند و به‌کار بندند؛ گرچه گاهی نوک قلم را به تنقید علیه آنان می‌چرخاندند اما سرانجام از همان‌ها کمک می‌جستند.

در میان مورخان قاجار، چون عنصر ترقی شناخته نشده بود، عقب‌ماندگی ایران نیز مقبول به شمار نمی‌رفت اما به تدریج به‌مثابه یک شکست‌خورده، باید گفتار توجیه‌گرانه‌ای ساخته شود که از پس تمنیات ملوکانه برمی‌آمد و خاطر پادشاه را مکذّر نمی‌ساخت. بنابراین در مجموع پاره‌متجددانه برسازنده هویت، ویژگی این‌چینی را از خود بروز می‌داد: *سودمند برای محوریت سلطنت در مواجهه منفعلانه با ویژگی مهاجمانه و شگفتی‌آفرینانه غربیان.*

یادداشت توضیحی

نگارنده برای شناخت کیفیت فهم ایرانیان از تجدد در دوران قاجار، چهار نوع شناخت را برشمرده است:

الف - فهم تکنیکال یا ابزاری از مقوله تجدد

مقصود از تکنیک، مهارتی است که آدمیان با بهره‌گیری از آن نیروهای طبیعت را تحت سیطره خود درآورده، بر میزان دانش خویش می‌افزایند و نهادها و تشکیلاتی برپا می‌دارند. برداشت تکنیکال از غرب آن بود که تنها به ابزارها دقت کردند و راه‌آهن و کشتی و آسفالت بودن راه‌ها و اتومبیل و پارک و تئاتر را دیدند و فکر کردند ما نیز اگر راه‌آهن بیاوریم، مترقی خواهیم شد. محتوای نهفته در آن تکنیک را نمی‌دیدند و تنها آن را چاره‌ساز قلمداد می‌کردند.

ب - فهم فراتکنیکال یا فراابزاری از مقوله مدرن و تجدد

به این معنا که چون غربی‌ها مجلس قانون‌گذاری و قانون دارند و مشورت می‌کنند و رأی می‌دهند، مترقی شده‌اند و توصیه به ایرانیان چنین بود که شما هم قانون بیاورید و مجلس مشورت‌خانه برپا سازید. گرچه از صرف تکنیک و ابزار فراتر رفته‌اند اما همچنان در بند تکنیک‌های محتوایی درمانده‌اند و از درون‌مایه تکنیک‌های سیاسی - حقوقی غافل مانده‌اند.

پ - فهم مفهومی^۱ از مقوله تجدد

این گروه پی برده‌اند انسان جدید و آیین نو موجب ایجاد و نیز تحول تکنیک‌ها و پُست‌تکنیک‌های غرب شده است. این دسته، اصل ترقی را در آیین تمدنی دیدند و دو نوع کارخانه در غرب دیدند که یکی اجسام فلزی می‌سازد و دیگری انسان، یکی در یک طرف آن پشم می‌ریزند و از طرف دیگر ماهوت برمی‌دارند و در

1. Conceptual

دیگری، از یک طرف اطفال بی‌شعور می‌ریزند و از سمت دیگر مهندس و حکمای کامل بیرون می‌آورند.

ملکم‌خان گفته بود وزرای ما باید مسلماً بدانند بدون اخذ اصول مملکت‌داری فرنگ نه تنها مثل فرنگی لشگر نخواهیم داشت بلکه محال است بتوانیم مثل فرنگی آهنگر داشته باشیم. آیین ترقی در همه جا هم‌زمان حرکت می‌کند. این‌گونه افراد که تعدادشان اندک بود متوجه شدند غرب نه تکنیک است نه فراتکنیک بلکه در پس پرده معمایی است از نوع انسان جدید و ذهن تازه و پاره کردن قدیم‌ها که فهم و کاربست آن بسیار مشکل است.

ت - فهم متجددانه مقوله مدرن

چنین فهمی در ایران پدیدار نشد زیرا تنها غریبان هستند که می‌توانند بدون جداسازی موضوعات و گسست ابزارها، غرب را بشناسند. پیشرفته‌ترین نوع فهم، فهم مفهومی بود که آن‌هم در توصیه و به‌کارگیری از مقوله فراتکنیک بالاتر نرفت.

نام اثر	مورخ	سال نگارش	پادشاه زمانه	نگرش به فرنگ	الگوی چیره	ابزار تحول	نوع شناخت از غرب
تاریخ نو	جهانگیر میرزای قاجار	۱۲۶۷ ه. ق	ناصرالدین شاه	غرب‌پذیری منفعلانه	فاقد الگو	تقلید و اقتباس	ابزاری
فهرس‌التواریخ	رضاقلی خان هدایت	۱۲۶۸ ه. ق	ناصرالدین شاه	غرب‌پذیری منفعلانه	فاقد الگو	تقلید و اقتباس	ابزاری
حقایق‌الاجبار	سید محمدجعفر خان حسینی خورموجی	۱۲۸۴ ه. ق	ناصرالدین شاه	غرب‌پذیری منفعلانه	فاقد الگو	تقلید و اقتباس	ابزاری
تاریخ عضدی	احمد میرزا عضدالدوله	۱۳۰۴ ه. ق	ناصرالدین شاه	غرب‌پذیری منفعلانه	فاقد الگو	تقلید و اقتباس	ابزاری
افضل‌التواریخ	میرزا غلامحسین خان افضل‌الملک	۱۳۱۴ ه. ق	مظفرالدین شاه	غرب‌پذیری؛ منفعلانه؛ فعالانه جنبینی	نگاه به الگوی فرنگ	تقلید و اقتباس	ابزاری و پساابزاری
منتخب‌التواریخ	میرزا ابراهیم خان شیبانی صدیق‌الممالک	۱۳۲۲ ه. ق	مظفرالدین شاه	غرب‌پذیری منفعلانه	فاقد الگو	تقلید و اقتباس	ابزاری

پی‌نوشت‌ها

۱. عبدالله شهبازی [گفتگو با] «نظریه‌های عمده در تاریخ‌نگاری معاصر ایران»، در کتاب: مسعود رضوی، [به کوشش] گستره تاریخ: گفتگوهایی با تاریخ‌نگاران ایران، (تهران: هرمس و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۳)، صص ۹۵.
 ۲. رضا داوری اردکانی، درباره غرب، (تهران: هرمس، ۱۳۷۹)، صص ۱ و ۲.
 ۳. رامین جهاننگلو، بین گذشته و آینده، (تهران: نی، ۱۳۸۴)، صص ۶۶.
 ۴. رامین جهاننگلو، ایران در جستجوی مدرنیته، (تهران: مرکز، ۱۳۸۴)، صص ۱۶ و ۱۸.
 ۵. فرزین وحدت، رویارویی فکری ایران با مدرنیته، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، (تهران: ققنوس، ۱۳۸۳)، صص ۵۷ و ۵۹.
 ۶. غلامحسین زرگری‌نژاد، روزشمار تحولات ایران در عصر قاجاریه، (تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۸۵، جلد اول)، صص ۱۰.
 ۷. ابوالفضل شکوری، جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در ایران معاصر، (قم: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱)، صص ۵۹؛ برتولد اشپولر، [و دیگران] تاریخ‌نگاری در ایران: مجموعه مقالات، ترجمه: یعقوب آژند، (تهران: گستره، ۱۳۶۰)، صص ۱۸۷.
- آن‌گونه که ابوالفضل شکوری بر این باور است. تاریخ‌نگاری جریانی آن‌گاه که به یک جریان سیاسی صرف و یا جریان سیاسی - عقیدتی که عقیده را غیراصیل و توجیه‌گر سیاست می‌داند، وابسته باشد، به طور صد درصد، جعل و تحریف و دروغ‌نگاری، در لابه‌لای آن وجود دارد و هرگز نمی‌توان آن را مصون از خطا و انحراف تلقی کرد مانند جریان تاریخ‌نگاری درباری در طول تاریخ که متون مربوط به این جریان آکنده از تزویر، جعل و تحریف و تملق است. (ص ۱۸۷)
- این نکته به شرحی دیگر چنین آورده شده است: قاجاران میان ویژگی‌های تمرکزگرایانه «دیوانی» و تمرکزگرایانه «ایلی» از یک سو و دم‌به‌دم نو شدن دنیا و نوجویی و دگرگونی از دیگر سو، در رفت و برگشتی مدام، گیر کرده بودند؛ بنابراین تاریخ‌نگاری سنتی قرن نوزده، تاریخ‌های حقیقی مردم نبودند بلکه تاریخچه شاهان و شاهزادگان و وزرای آنها برشمرده می‌شدند و کار آنها خوشگذرانی و تاراج بخش‌هایی از مملکت بوده است. خواننده امروزی پس از مطالعه دقیق این آثار آکنده از قتل و غارت و خونریزی، با مشکل تلخیص رویدادهای واقعی با توجه به احوال اجتماعی و سیاسی مملکت در زمان

چپاولگری‌های آنها مواجه می‌شود.

۸. احمد کسروی، *در پیرامون تاریخ*، (تهران: فردوس، ۱۳۷۷)، صص ۱۳۷ و ۱۳۸.
۹. جرج سیدنی و رابرتز کیتسن کلارک، *مقدمه‌ای بر روش تحقیق در تاریخ*، ترجمه: اوانس آوانسیان، (تهران: اساطیر، ۱۳۶۱)، ص ۳۶.
۱۰. برای آگاهی از یک معرفی مختصر و مفید از حقایق‌الخبار رجوع کنید به: تهماسب طالبی، «حقایق‌الخبار ناصری اثر محمدجعفر خورموجی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، سال سوم، شماره اول، شماره پیاپی ۲۵، ۳ آبان ۱۳۷۸.
۱۱. دو مقاله زیر به شرح احوال و آثار افضل‌الملک اختصاص یافته‌اند:
 - نادره جلالی، «شرحی از احوالات ناگفته غلامحسین خان افضل‌الملک»، *همان*، سال سوم، شماره نهم، شماره پیاپی ۳۳، ۳۱ تیر ۱۳۷۹.
 - اکبر خوشزاد، «بررسی آثار غلامحسین خان افضل‌الملک»، *همان*، سال ششم، شماره ۱۲، شماره پیاپی ۷۲، مهر ۱۳۸۲.
۱۲. جهانگیر میرزای قاجار، *تاریخ نو شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری*، به سعی و اهتمام: عباس اقبال، (تهران: کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکا، ۱۳۲۷)، ص ۱.
۱۳. *همان*، ص ۳۴۷.
۱۴. *همان*، صص ۱۸۸ و ۱۸۱ و ۱۶۱ و ۴ و ۵ و ۱۱۵ و ۳۱۳ و ۱۸۵.
۱۵. *همان*، ص ۱۱.
۱۶. *همان*، ص ۱۸۷.
۱۷. *همان*، ص ۱۹۰.
۱۸. *همان*، ص ۶۴.
۱۹. رضاقلی خان هدایت، *فهرس‌التواریخ*، به تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، ۱۳۷۳، ص ۲۰.
۲۰. *همان*، ص ۳۱۰.
۲۱. *همان*، ص ۳۳۳.
۲۲. *همان*، ص ۳۳۶.
۲۳. *همان*، ص ۳۴۰.
۲۴. *همان*، ص ۳۵۳.
۲۵. *همان*، ص ۴۷۰.
۲۶. سید محمدجعفرخان حسینی خورموجی، *حقایق‌الخبار ناصری*، به کوشش: حسین خدیوچم، (تهران: نشر نی، ۱۳۶۳، چاپ دوم)، صص ۱۰۸ و ۱۰۱ و ۲۲۷ و ۲۲۸.
۲۷. *همان*، ص ۱۰۶.
۲۸. *همان*، ص ۲۲۱.
۲۹. *همان*، صص ۲۳۶ و ۳۰۸.
۳۰. *همان*، ص ۲۲۰.
۳۱. *همان*، ص ۱۹۸.

۳۲. همان، ص ۱۶۲.
۳۳. احمد میرزا عضدالدوله، *تاریخ عضدی*، با مقدمه و تصحیح و توضیحات و اضافات از عبدالحسین نوایی، (تهران: علم، ۱۳۷۶)، ص ۱۰۹.
۳۴. همان، ص ۹۱.
۳۵. همان، ص ۱۷۰.
۳۶. همان، ص ۱۰۰.
۳۷. همان، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.
۳۸. غلامحسین افضل‌الملک، *افضل‌التواریخ*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص ۲۵۹.
۳۹. همان، صص ۳۵۲ و ۳۵۳.
۴۰. همان، ص ۳۴۴.
۴۱. همان، صص ۲۴۴ و ۴۰۵.
۴۲. همان، صص ۴۰۱ و ۳۹ و ۲۵۰ و ۲۴۶.
۴۳. همان، صص ۹۹ و ۱۷۹ و ۷۷ و ۹۰ و ۲۸۴.
۴۴. همان، صص ۲۷۶ و ۱۷ و ۱۵۹ و ۱۳۹ و ۱۵۷ و ۳۸.
۴۵. همان، ص ۲۴۰.
۴۶. همان، ص ۱۴۵.
۴۷. همان، صص ۳۹۷ و ۳۱۶ و ۳۲۰ و ۳۱۷.
۴۸. همان، ص ۴۵.
۴۹. همان، صص ۳۹۸ و ۲۷۰ و ۹۷ و ۱۳۹ و ۳۹۸ و ۴۰۳ و ۳۹۹.
۵۰. همان، ص ۴۰۵.
۵۱. همان، ص ۲۸۳.
۵۲. همان، ص ۲۹۵.
۵۳. همان، صص ۵۱ و ۲۴۲ و ۲۷۴ و ۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۳۷۰ و ۳۸۲.
۵۴. همان، ص ۱۶۷.
۵۵. همان، ص ۲۶۱.
۵۶. همان، ص ۳۰۰.
۵۷. همان، ص ۲۷۷.
۵۸. ابراهیم شیبانی (صدیق‌الممالک)، *منتخب‌التواریخ*، (تهران: علمی، ۱۳۶۶)، ص ۲۸.
۵۹. همان، ص ۲۹.
۶۰. همان، ص ۱۲۴.
۶۱. همان، صص ۱۹۹-۱۷۵.
۶۲. همان، ص ۲۰۰.
۶۳. همان، ص ۲۰۲.
۶۴. همان، صص ۲۱۱-۲۰۳.
۶۵. همان، صص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۶۶. همان، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.
۶۷. همان، صص ۲۵۲ و ۲۵۳.
۶۸. همان، صص ۲۷۷ و ۲۷۸.
۶۹. همان، ص ۳۵۸.
۷۰. همان، ص ۳۶۶.

